

سیمای خانوادگی جرج بوش

عبدالله شهبازی

آغاز سخن

زمانی که حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱/۲۰ شهریور ۱۳۸۰ رخ داد، تدوین جلد پنجم کتاب *زرسالاران* تمامی اوقات اینجانب را به خود اختصاص داده بود. اهمیت این حادثه چنان عظیم بود که روند عادی کار را متوقف کردم و بیش از دو ماه پژوهشی سنگین را برای شناخت ریشه‌های آن پیش بردم؛ و از ۱۷ آبان ۱۳۸۰ سلسله مقالاتی را با عنوان "جرج بوش، مافیای نظامی - شیمیایی و پروژه جنگ با تروریسم" در روزنامه *صدای عدالت* منتشر کردم که تا ۶ شماره ادامه یافت. معهدا، ضرورت به پایان بردن *زرسالاران* سبب شد که کار را موقتاً به کنار نهم.

در کوران این بررسی، برایم تردیدی نماند که حادثه ۱۱ سپتامبر و تحولات پسین آن تصادفی نیست بلکه پیامد طراحی دقیق کانون سوداگر و جنگ‌افروزی است که امروزه جرج بوش و دیک چنی و تونی بلر به‌عنوان سه سخنگوی اصلی آن شناخته می‌شوند. این همان شبکه سوداگر آمریکایی - انگلیسی است که در گذشته نیکسون، ریگان و جرج بوش اول را در مقام رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا جای داده بود.

اندکی بعد، انعقاد قرارداد دویست میلیارد دلاری پنتاگون با کمپانی هواپیماسازی لاکهید مارتین بر این نظر مهر تأیید زد. این قرارداد برای ساخت جنگنده‌های جدید اف. ۳۵ بود که باید در دوران "جنگ با تروریسم" - به‌عنوان عرصه‌ای جدید و متفاوت با دوران جنگ سرد - به‌کار گرفته شود. این قرارداد در زمان خود جنجالی بزرگ را برانگیخت و رسانه‌های غربی آن را "بزرگ‌ترین پیمان تسلیحاتی تاریخ ایالات متحده آمریکا" خواندند. برای مقابله با این موج و موجه جلوه دادن قرارداد فوق، جرج بوش

و دونالد رمسفلد، وزیر دفاع او، مرتب تکرار می‌کردند که جنگ با تروریسم "جنگی جدید" و با "ناکتیک‌های جدید و ناشناخته" است؛ و رمسفلد می‌گفت: سیستم جنگی ایالات متحده در دوران جنگ سرد و برای مقابله با ابرقدرتی چون اتحاد شوروی ساخته شده و تسلیحات کنونی، مانند جنگنده‌های اف. ۲۲، برای مقابله با اهداف آن زمان طراحی شده است. اکنون که با پدیده‌ای "نو" و "ناشناخته" به نام "تروریسم جهانی" مواجهیم، تسلیحات آن دوران کهنه و فاقد کارایی است و اینک به سیستم دفاعی و تسلیحات جدید متناسب با این دشمن نیاز داریم. در همان زمان، به یمن پوشش فراگیر گول‌های رسانه‌ای، به‌ویژه CNN، طبیعت بکر و کوهستانی افغانستان به بزرگ‌ترین نمایشگاه تاریخ برای تبلیغ کالاهای جدید کمپانی‌های تسلیحاتی آمریکا و بریتانیا بدل شد. و جالب‌تر این که نه کمپانی لاکهید مارتین و نه وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون)، که قاعدتاً باید برای منافع ملی اهمیتی خاص قائل باشد، حاضر نشدند کمپانی بوئینگ را، به‌عنوان دومین کمپانی سازنده هواپیما در ایالات متحده، در این پیمان شریک کنند. بدینسان، ضربه اقتصادی مهیبی بر بوئینگ وارد شد که به اخراج سی هزار نفر نیروی متخصص شاغل در آن انجامید و بحرانی بزرگ در شهر سیاتل، مقر بوئینگ، پدید ساخت. در مقابل، اندکی بعد گروهی از کمپانی‌های بزرگ تسلیحاتی بریتانیا، که نگارنده در جریان پژوهش زرسالاران با پیشینه و پیوندهای ایشان آشنایی کامل داشت (ویکرز آرمسترانگ، مارکونی، رولزرویس و جنرال الکتریک)، در کنار کمپانی آمریکایی نورتروپ گرومن، به‌عنوان شریک لاکهید وارد عمل شدند.

قرارداد دویست میلیارد دلاری با لاکهید پایان کار نبود و از آن زمان کسانی مانند نورم دیکز (نماینده دمکرات از واشنگتن) و رندی کانینگهام (نماینده جمهوری خواه از کالیفرنیا)، با حمایت از دونالد رمسفلد، وزیر دفاع، تلاش برای خرید چهل فروند بمبافکن ب. ۲ را آغاز کردند. این هواپیما به‌وسیله کمپانی نورتروپ گرومن، شریک لاکهید در قرارداد ساخت جنگنده‌های اف. ۳۵، ساخته می‌شود و قیمت هر فروند آن دو میلیارد دلار است. بدینسان، حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روندی از سوداگری‌های مشکوک مالی را، به بهانه "جنگ با تروریسم"، آغاز کرد که تا به امروز ادامه یافته و بودجه نظامی ایالات متحده آمریکا برای سال ۲۰۰۳ را به رقم ۳۸۰ میلیارد دلار (بیش از یک میلیارد دلار در روز) رسانده است. توجه کنیم که این بودجه حتی در سال‌های جنگ سرد نیز توجیه کافی نداشت ولی امروزه به یمن هیاهوی رسانه‌های وابسته به این

شبکه سوداگر و با برافراشتن مترسک‌هایی چون بن‌لادن و "القاعده" توجیه یافته است.^۱ با توجه به این تحولات نگارنده در آن زمان چنین پیش‌بینی کرد:

با توجه به ارقام خیره‌کننده‌ای که پروژه "جنگ با تروریسم" فراروی مافیای نظامی‌گرای غرب قرار داده، جنگ در منطقه قطعاً به‌سادگی و به سرعت پایان نخواهد یافت. بیهوده نیست که مقامات دولت بوش مرتب تکرار می‌کنند که این جنگی طولانی است. در این جنگ طولانی، بن‌لادن و القاعده بهانه‌ای بیش نیست. هدف غارت است و مهم‌ترین منبع این غارت ثروت ملی ثروتمندترین کشور جهان، ایالات متحده آمریکا، است. این ارقام نجومی باید هزینه شود تا، به گفته جرج بوش، با موشک دو میلیون دلاری چادر ده دلاری منهدم گردد.^۲

اینک که فراغتی حاصل شده، نگارنده می‌کوشد تا حاصل پژوهش خود را درباره خاندان بوش و شبکه سوداگر فوق در قالب مقالاتی عرضه کند. اولین مقاله به پیشینه مشکوک خاندان بوش و برکشندگان و حامیان آن اختصاص دارد.

کالیگولای آمریکایی

در سال ۱۹۹۲ میلادی دو محقق آمریکایی به نام‌های وبستر تارپلی و آنتون چایتکین کتابی جنجالی منتشر کردند با عنوان *زندگینامه غیررسمی جرج بوش*.^۳ در این کتاب، نویسندگان فوق حاصل پژوهش خود را درباره پیشینه خاندان بوش عرضه کردند و بر

۱. بودجه پنتاگون در سال ۱۹۷۸، یعنی در آغاز دولت جیمی کارتر، از حزب دمکرات، ۱۱۶/۱ میلیارد دلار بود که در پایان کار این دولت (۱۹۸۱) به ۱۷۵/۵ میلیارد دلار رسید. با سقوط دولت کارتر، افراطی‌ترین محافل نظامی‌گرای ایالات متحده به قدرت رسیدند؛ همان کانونی که جرج بوش دوم به آن تعلق دارد. در دوران حاکمیت این کانون، و به‌ویژه با اعلام پروژه جنون‌آمیز "جنگ ستارگان" از سوی رونالد ریگان (۱۹۸۳)، بودجه نظامی ایالات متحده در سال ۱۹۸۵ به ۴۲۹/۸ میلیارد دلار رسید. با انحلال رسمی اتحاد شوروی (دسامبر ۱۹۹۱) بهانه "خطر کمونیسم" دیگر نمی‌توانست توجیهی برای این سوداگری لجام‌گسیخته نظامی باشد و در نتیجه بودجه نظامی آمریکا به ۲۷۴/۶ میلیارد دلار تقلیل یافت.

۲. *صدای عدالت*، شنبه ۱۹ آبان ۱۳۸۰، ص ۱۴.

3. Webster Griffin Tarpley and Anton Chaitkin, *George Bush: The Unauthorized Biography*, Washington, DC: Executive Intelligence Review, 1992.

اساس اسناد و مدارک معتبر^۴ چهره ناشناخته و شگفت این خاندان و پیوندهای دیرین و عمیق آن را با شبکه‌ای گسترده و قدرتمند از صاحبان صنایع تسلیحاتی و شیمیایی، دسیسه‌گران و شیادان مالی و سوداگران مرگ آشکار نمودند.

انگیزه نگارش کتاب در ژانویه- فوریه ۱۹۹۱، در جریان جنگ خلیج فارس، در نویسندگان پدید شد؛ جنگی که طی آن جرج بوش (پدر)، در همدستی با سوداگران نظامی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا، با قساوت تمام به کشتار دسته‌جمعی انسان‌های بیگناه در عراق مشغول بود. در این زمان، تارپلی و چایتکین از روحیه هم‌میهنان خود به هراس افتادند؛ مردمی که واقعیات تکان‌دهنده را نمی‌دیدند و به تبعیت از بمباران تبلیغات رسمی با قساوت تمام از فاجعه کشتار انسان‌های بی‌دفاع حمایت می‌کردند. کتاب در پائیز ۱۹۹۱ به چاپ سپرده شد در فضایی که نویسندگان احساس می‌کردند اگر بوش بار دیگر انتخاب شود ایالات متحده آمریکا و تمامی جهان را به یک فاجعه بزرگ سوق خواهد داد. "ما چگونه می‌توانستیم امید داشته باشیم که با کارتل قدرتمند بوش تنها به وسیله یک کتاب مبارزه کنیم؟" ولی نویسندگان آرزو داشتند که این کتاب چشم بخشی از مردم آمریکا را به روی واقعیات‌های خاندان بوش باز کند. نویسندگان اثر خود را اولین بیوگرافی واقعی جرج بوش معرفی کردند و مطالب مندرج در *اتوبیوگرافی جرج بوش* (۱۹۸۷) را سرشار از دروغ و تحریف واقعیات خواندند. *زندگینامه غیررسمی جرج بوش* در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری نوامبر ۱۹۹۲ منتشر شد.

تارپلی و چایتکین در مقدمه کتاب جرج بوش اول را "کالیگولای آمریکایی" نامیدند- کالیگولا امپراتور دیوانه و خونریز روم باستان است که خود را خدا می‌پنداشت؛ و اندیشه اصلی مندرج در کتاب را چنین بیان داشتند:

تو این کتاب بسیار ساده است: اگر در نوامبر ۱۹۹۲ جرج بوش برای دومین بار به‌عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا انتخاب شود، این کشور و جهانیان با فاجعه‌ای در ابعاد عظیم مواجه خواهند شد.

۴. آنتون چایتکین، یکی از دو مؤلف کتاب *زندگینامه غیررسمی جرج بوش*، پسر یاکوب چایتکین، وکیل دعاوی نیویورکی، است که در سال‌های جنگ دوم جهانی به‌دلیل ارتباطات شبکه هریمن-بوش با آلمان هیتلری با ایشان درگیری داشت.

در انتخابات سال ۱۹۹۲ جرج بوش (پدر) شکست خورد، ولی هشت سال بعد این فاجعه به گونه دیگر تحقق یافت: به جای پدر، جرج بوش پسر در مسند ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا جای گرفت.

هریمن‌ها؛ برکشندگان خاندان بوش

کانونی که در اواخر سده بیستم و اوایل سده بیست و یکم میلادی خاندان بوش به عنوان سرشناس‌ترین نمایندگان آن شناخته می‌شوند، در بخش مهمی از سده بیستم با نام **خاندان هریمن** پیوند خورده بود و تداوم شبکه‌ای کهن و متنفذ به شمار می‌رفت که از بدو شکل‌گیری ایالات متحده آمریکا در اقتصاد و سیاست این کشور نقش فائقه داشت. این شبکه بر بنیاد گروهی همبسته و منسجم از صرافان و ماجراجویان مالی یهودی-آلمانی مهاجر به آمریکای شمالی شکل گرفت. برخی از این صرافان و دسیسه‌گران مالی، که بندر نیویورک را مرکز اصلی تکاپوی خود قرار دادند، رسماً خود را به عنوان یهودی معرفی می‌کردند و برخی صرفاً با عنوان آلمانی شناخته می‌شدند. و چنین بود که شبکه‌ای بهم‌بافته از بانکداران آلمانی تبار زمام امور مالی کشور نوپای ایالات متحده آمریکا را به دست گرفتند.

ادوارد هریمن - که دو پسر او، آورل و رولاند (بانی)، به عنوان حامیان و برکشندگان خاندان بوش در ساختار سیاسی ایالات متحده آمریکا شناخته می‌شوند - به یک خانواده صراف مهاجر از آلمان تعلق داشت و از نوجوانی در بازار بورس نیویورک مشغول بود. او از اوایل دهه ۱۸۸۰ میلادی با سرمایه یاکوب شیف،^۵ زرسالار نامدار یهودی و رئیس مجتمع مالی کوهن - لوئب، فعالیت گسترده‌ای را در زمینه احداث خطوط راه‌آهن آغاز کرد و مدتی بعد ریاست کمپانی "یونیون پاسیفیک" را به دست گرفت. در آغاز سده بیستم، ادوارد هریمن "غول راه‌آهن" ایالات متحده به شمار می‌رفت. ادوارد هریمن، علاوه بر یاکوب شیف، با لرد اینچکپ نیز شراکت داشت. لرد اینچکپ (سر جیمز ماکای) از کارگزاران مستعمراتی بریتانیا در شبه‌قاره هند و رئیس کمپانی کشتیرانی

۵. یاکوب شیف نیز به یک خانواده صراف یهودی مهاجر از آلمان تعلق داشت که در فرانکفورت با خانواده روچیلد همسایه بودند. شیف در ایالات متحده آمریکا به عنوان نماینده بنیاد روچیلد عمل می‌کرد.

شبه جزیره و شرق^۶ (P&O) بود که بزرگ‌ترین شرکت کشتیرانی جهان به‌شمار می‌رفت. اینچکپ، در کنار اعضای خاندان‌های یهودی بغدادی ساسون و عزرا و کدوری و گبای و سایر تجار بزرگ تریاک سده نوزدهم، از بنیانگذاران بانک هنگ‌کنگ و شانگهای^۷ (HSBC) نیز بود.^۸ کمپانی کشتیرانی P&O و مجتمع عظیم بانکی HSBC در کنار کمپانی عظیم جردن ماتیسون^۹ به‌عنوان مهم‌ترین مؤسسات فعال در قاچاق تریاک سده نوزدهم شناخته می‌شوند.

لرد اینچکپ برای تأمین نیروی کار کمپانی‌های راه‌آهن یاکوب شیف و ادوارد هریمن حدود ۱۲۰ هزار نفر باربر چینی را به‌عنوان کارگر ساده به ایالات متحده آمریکا انتقال داد. دکتر جان کولمن، کارشناس بازنشسته سیا در زمینه مواد مخدر، هدف از این اقدام را اشاعه مصرف مواد مخدر در آمریکا می‌داند و می‌نویسد:

در حالیکه در آن زمان سیاهان آمریکایی از قدرت بدنی بیشتری برخوردار بودند و کارهای عضلانی را بهتر از معتادان چینی انجام می‌دادند، در کمال حیرت از ارجاع شغل به آنها خودداری می‌شد. علت آن بود که تریاک در میان سیاهان آمریکایی بازار فروش نداشت و لرد اینچکپ برای حمل و توزیع هزارها کیلو تریاک از چین، که از عهده سیاهان ساخته نبود، به باربران چینی نیاز مبرم داشت.^{۱۰}

طبق آمار دولت ایالات متحده آمریکا، حدود ۱۱۵ هزار نفر از کارگران چینی فوق‌معتاد به تریاک بودند. هریمن به‌دلیل عملیات خلافکارانه‌اش مورد سوءظن دیوانعالی آمریکا قرار گرفت و در سال ۱۹۰۶ یک کمیسیون ویژه قضایی به بررسی وضع او پرداخت ولی نتوانست چیزی را ثابت کند و در گزارش خود تنها اعلام کرد که دسیسه‌های هریمن در بازارهای بورس برخلاف منافع عمومی است. به‌نوشته آمریکانا،

6. Peninsular and Oriental Steam Navigation Co.

7. Hongkong and Shanghai Banking Corporation

۸. لرد اینچکپ دوم (متوفی ۱۹۳۳)، پسر لرد اینچکپ اول، در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۵ عضو هیئت مدیره بانک شاهنشاهی انگلیس و ایران (بانک شاهی) بود و در سال ۱۹۱۴ از سوی سر وینستون چرچیل به‌عنوان نماینده دولت بریتانیا در هیئت مدیره کمپانی نفت انگلیس و ایران منصوب شد.

9. Jardine Matheson & Co.

10. John Coleman, *Conspirators' Hierarchy: The Story of the Committee of 300*, American West Publishers, 1992, p. 133.

افکار عمومی آمریکا ادوارد هریمن را به‌عنوان "نماد تمامی فساد و تباهی‌های کمپانی‌های بزرگ" می‌شناخت.^{۱۱}

در سده نوزدهم، کمپانی‌های P&O، جردن ماتیسون و بانک HSBC شبکه‌ای همبسته را تشکیل می‌دادند که بخش عمده فعالیت‌های مربوط به امور حمل و نقل دریایی و بانکی مرتبط با تجارت تریاک با شرق را در انحصار خود داشتند. مرکز اولیه فعالیت این شبکه در بندر شانگهای بود که سپس به هنگ‌کنگ منتقل شد. جزیره برمودا نیز از دیرباز یکی از مراکز اصلی فعالیت این شبکه بود و لقب اشرافی لرد اینچکپ بیانگر پیوند این خاندان با منطقه برمودا است. (اینچکپ یکی از جزایر برمودا است و سر جیمز ماکای از سوی دربار بریتانیا در سال ۱۹۱۱ به‌عنوان لرد این جزیره منصوب شد.) از سال ۱۹۹۰ مجتمع جردن ماتیسون دفتر مرکزی خود را از بندر هنگ‌کنگ به جزیره برمودا منتقل کرد و بانک HSBC نیز مرکز خود را در لندن قرار داد.

این سه کمپانی امروزه نیز به‌عنوان کانون اصلی تجارت جهانی مواد مخدر شناخته می‌شوند. سازمان ملل متحد حجم تجارت مواد مخدر را سالیانه ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دلار تخمین می‌زند که ده درصد کل تجارت جهانی را شامل می‌شود و دومین شاخه اقتصاد جهان، بعد از تجارت اسلحه، به‌شمار می‌رود. (تجارت نفت در رده سوم جای دارد.) نوآم چومسکی، اندیشمند سیاسی آمریکایی، می‌نویسد: "این پول از کجا می‌آید و به کجا می‌رود؟ این معمایی تقریباً ناشناخته است، ولی تخمین‌های کلی نشان می‌دهد که ۶۰ درصد این پول از طریق بانک‌های ایالات متحده ردوبدل می‌شود." چومسکی توجه می‌دهد که طبق آمار رسمی وزارت بازرگانی هر ساله ۲۵ درصد از کل نقدینگی که از ایالات متحده خارج می‌شود به جزیره برمودا می‌رود، ۱۵ درصد به جزایر باهاماس و کایمن و ده درصد به پاناما. چومسکی می‌افزاید: "آنها کارخانه فولاد که نمی‌سازند، معلوم است این پول صرف چه تجارتی می‌شود."^{۱۲}

پس از مرگ ادوارد هریمن (۱۹۰۹)، پسر بزرگ او، ویلیام آورل هریمن، به‌همراه برادرش - رولاند (بانی) هریمن، اداره ثروت عظیم موروثی پدر را به‌دست گرفت و در

11. *Americana*, 1985, vol. 13, p. 811.

12. <http://www.november.org/Chomsky.html>

سال ۱۹۱۹ بانک خصوصی "و. آ. هریمن و شرکا"^{۱۳} را تأسیس کرد که در سال ۱۹۳۱ به بانک برادران براون-هریمن^{۱۴} تغییر نام داد. این مجتمع مالی به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های خصوصی جهان شناخته می‌شود. آورل هریمن عمری طولانی داشت: ۹۵ سال زیست و در ۱۹۸۶ درگذشت. او بیش از پنجاه سال در حیات سیاسی ایالات متحده و جهان نقشی بسیار مرموز و مؤثر ایفا نمود. در دوران جنگ سرد، در مقاطع حساس تاریخی مأموریت‌های مهم سیاسی و دیپلماتیک را به‌دست می‌گرفت و به‌عنوان متنفذترین "کارچاق‌کن بین‌المللی" سرری‌ترین مذاکرات را به فرجام می‌رسانید.^{۱۵} هریمن به‌عنوان فرستاده ویژه رؤسای جمهور ایالات متحده، از روزولت تا کارتر، مأمور مذاکرت سرری با چهار رهبر اتحاد شوروی پیشین (استالین، خروشچف، برژنف و آندروپوف) بود. آورل هریمن دوست صمیمی سر وینستون چرچیل به‌شمار می‌رفت و از پیوندهای شخصی عمیق و گسترده با محافل سیاسی و مالی لندن برخوردار بود.^{۱۶} مورخین او را به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین دسیسه‌گران مالی و سیاسی

13. W. A. Harriman & Co.

14. Brown Brothers, Harriman and Co.

۱۵. آورل هریمن در سال ۱۹۱۳ از دانشگاه بیل فارغ‌التحصیل شد و از سال ۱۹۲۸، در پیوند با زرسالاران یهودی ایالات متحده آمریکا، به‌عنوان حامی فرانکلین روزولت و حزب دمکرات وارد صحنه سیاست شد. او پس از به قدرت رسیدن روزولت به عنوان نماینده ویژه رئیس‌جمهور به لندن اعزام گردید. هریمن از این زمان رابطه‌ای نزدیک و صمیمانه با سر وینستون چرچیل برقرار کرد. هریمن در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۶ به عنوان سفیر آمریکا در مسکو منصوب شد و در بسیاری از کنفرانس‌های مهم پس از جنگ جهانی دوم حضور یافت. او در مارس ۱۹۴۶ در دولت ترومن وزیر بازرگانی شد و در سال ۱۹۴۸ به‌عنوان نماینده ویژه ترومن برای بازسازی اروپای پس از جنگ منصوب گردید. در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۱ دستیار ویژه ترومن بود و در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ مدیر کمک‌های خارجی آمریکا. در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۵۸ استاندار ایالت نیویورک بود و در دوران ریاست‌جمهوری جان کندی، در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۳ معاون خاوردور و در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۵ معاون سیاسی وزارت امور خارجه. از سال ۱۹۶۵ یکی از مشاوران اصلی جانسون به‌شمار می‌رفت و در سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۹ به‌عنوان نماینده آمریکا در مذاکرات صلح ویتنام شرکت داشت. آورل هریمن به‌مدت پنجاه سال به‌عنوان حامی اصلی مالی حزب دمکرات شناخته می‌شد.

۱۶. رابطه نزدیک چرچیل و هریمن با بده‌بستان‌های خانوادگی نیز توأم بود. راندولف چرچیل، پسر هرزه و دائم‌الخمر سر وینستون چرچیل، با دختری به‌نام پاملا دیگبی ازدواج کرد. مدتی بعد، پاملا از راندولف جدا شد و بعدها با آورل هریمن ۸۰ ساله ازدواج کرد. پاملا، که اینک به پاملا چرچیل ←

سده بیستم می‌شناسند که در مداخله نظامی آمریکا در ویتنام و اشتعال نائره جنگ ویتنام به شدت مؤثر بود.

آورل هریمن در جریان جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران نیز نقش مرموز و پیچیده‌ای ایفا نمود که تاکنون مورد مطالعه جدی قرار نگرفته است. او در تیر ماه ۱۳۳۰ ش. / ژوئیه ۱۹۵۱ م. به‌عنوان نماینده ترومن، رئیس‌جمهور آمریکا، برای حل اختلافات نفتی ایران و انگلیس تعیین شد و در جریان سفرهای خود به تهران و لندن با دکتر محمد مصدق و مقامات دولت کلمنت اتلی از حزب کارگر انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران به مذاکره پرداخت. طبق بررسی نگارنده، هدف اصلی هریمن از این تلاش، انتقال مالکیت پالایشگاه آبادان از شرکت نفت انگلیس به رویال داچ شل بود که به‌عنوان مهم‌ترین مرکز سرمایه‌گذاری نفتی این شبکه شناخته می‌شود. در آن زمان، پالایشگاه آبادان به‌عنوان بزرگ‌ترین پالایشگاه جهان از جایگاهی منحصربه‌فرد در صنعت جهانی نفت برخوردار بود و ارزش مادی آن حدود ۱۲۰ میلیون پوند تخمین زده می‌شد که برابر بود با هزینه احتمالی نوسازی و مدرن کردن صنعت زغال سنگ انگلستان.^{۱۷} در ایالات متحده آمریکا، نقش میانجی‌گری دولت ایران و شرکت نفت انگلیس را گروهی از دسیسه‌گران نفتی - مالی وابسته به شبکه هریمن، به‌ویژه جرج مک‌گی (معاون و دوست آپسون وزیر خارجه)،^{۱۸} به‌دست داشتند که به غارت مرده‌ریگ کمپانی دولتی نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم بعدی) به‌سود بخش خصوصی (به‌ویژه رویال داچ شل) چشم دوخته بودند. در مذاکرات ایشان با مصدق مسئله انتقال پالایشگاه آبادان به رویال داچ شل به‌طور جدی مطرح بود و به‌نظر می‌رسد زمانی که این

هریمن شهرت داشت، از ثروتمندترین زنان ایالات متحده و از حامیان مالی حزب دمکرات بود. او در اواخر عمر سفیر آمریکا در فرانسه بود و در سال ۱۹۹۷ در این سمت درگذشت.

۱۷. جیمز بیل، ویلیام راجر لویس [گردآورندگان]، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۳۶۵.

۱۸. جرج مک‌گی از نخبگان "رودزی" ایالات متحده آمریکا بود یعنی از طریق بورسیه رودز از دانشگاه آکسفورد فارغ‌التحصیل شد. مک‌گی به جناحی از نخبگان آمریکایی تعلق داشت که، مانند اعضای خاندان بوش، به پیوند با کانون‌های سیاسی - مالی لندن شهرت دارند. به‌نوشته جیمز بیل، مک‌گی خود را "انگلو فیل" می‌دانست و طی سالیان متمادی دوستی نزدیک با شخصیت‌های متنفذ انگلیسی برقرار کرده بود. (مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۳۰)

تلاش به نتیجه نرسید ساقط کردن دولت مصدق در دستور کار این کانون دسیسه‌گر قرار گرفت.^{۱۹}

معمایی به نام تبار خاندان بوش

اطلاعات ما درباره پیشینه خاندان بوش تنها به چهار نسل اخیر آن محدود است: ساموئل بوش، پرسکات بوش، جرج بوش اول و جرج بوش دوم. زمانی که پرسکات بوش (پدر جرج بوش اول) به عنوان سناتور به شهرت و مقامی دست یافت، کوشید تا برای خانواده خود نسب اشرافی جعل کند و مدعی شد که از تبار هنری سوم، پادشاه انگلستان از خاندان آنژو، است.^{۲۰} برای این ادعا نمی‌توان کمترین اعتباری قائل شد و

۱۹. یکی از محورهای اصلی پیشنهادات مک‌گی، در مذاکرات ۸۰ ساعته‌اش با مصدق در نیویورک، این بود: "پالایشگاه آبادان به یک شرکت غیر انگلیسی فروخته شود و شرکت مزبور کارشناسان خودش را انتخاب کند." مذاکره در این زمینه ادامه یافت. پیشنهاد گروه هریمن و آپسون در مذاکرات با مصدق این بود: "تحویل پالایشگاه آبادان به یک شرکت هلندی". ولی این پیشنهاد واکنش نامساعد دولت کلمنت اتلی را در لندن برانگیخت که، به حق، به مذاکرات نیویورک با سوءظن می‌نگریستند. در طرح دیگری که چارلز راینر، از اعضای بلندپایه وزارت کشور ایالات متحده آمریکا، مطرح کرد، چنین پیشنهاد می‌شد: "دولت بریتانیا بی‌درنگ از موقعیتی که در شرکت نفت انگلیس و ایران دارد دست بکشد و شرکت مزبور مرجحاً تحت اداره هلند یا آمریکا قرار گیرد." به‌نوشته رونالد فری‌یر، دکتر مصدق در ۲۴ اکتبر ۱۹۵۱/۲ آبان ۱۳۳۰ به‌طور فوق‌العاده محرمانه موافقت کرد که پالایشگاه آبادان "به شرط آن که تحت کنترل انگلیسی‌ها نباشد می‌تواند در مالکیت خصوصی باقی بماند." می‌دانیم که رویال داچ شل دارای تابعیت دوگانه هلندی-انگلیسی است و بسته به موقعیت خود را هلندی یا انگلیسی می‌خواند. مک‌گی بعدها در خاطراتش اعلام کرد که در جریان این مذاکرات مصدق ابتدا پذیرفت که قانون ملی شدن صنعت نفت ایران پالایشگاه آبادان را شامل نشود و موافقت کرد که آن را به کمپانی شل بفروشد. (مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، صص ۳۰۶-۳۰۷، ۴۴۰-۴۴۱، ۴۴۶، ۴۸۳) در این زمان مقامات آمریکایی فوق در پی آن بودند که فروش نفت ایران نیز در دست یک کنسرسیوم بین‌المللی، مرکب از رویال داچ شل و سایر کمپانی‌های بزرگ نفتی، قرار گیرد. (مارک ج. گازیوروسکی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷، ص ۲۶)

۲۰. هنری سوم پادشاه ستمگر و خودکامه انگلستان (۱۲۱۶-۱۲۷۲) از خاندان پلانتاژنت (آنژو) است که در زمان او "جنگ بارون‌ها" رخ داد. خاندان فوق هیچگونه ارتباط نسبی با خاندان کنونی سلطنتی بریتانیا ندارد. خاندان سلطنتی کنونی انگلیس (ویندزور) آلمانی‌تبار و تداوم خاندان هاننور (ولف، ←

تنها باید آن را به عنوان "طنز" یا نمادی از روانشناسی خاندان بوش نقل کرد. البته در آمریکای سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم نام "بوش" ناشناخته نیست ولی این نام نه به اعضای یک خاندان اصیل مسیحی از تبار شاهان آنژو بلکه به خانواده‌ای یهودی تعلق داشت که احتمالاً از آلمان مهاجرت کرده بودند. نام "بوش" نیز، به شکل‌های Busch و Bush، ظاهراً آلمانی است. از این خاندان، ماتیاس بوش را می‌شناسیم که در کنار سایر صرافان و پیمانکاران نظامی یهودی، چون مانوئل مردخای نوح و حایم سالومون، در صحنه جنگ استقلال آمریکا فعال بود؛ و کلنل سولومون بوش و هنری پایک بوش و لوئیس بوش و یوناس بوش را که همه در زمره پیمانکاران و ماجراجویان نظامی جای داشتند.^{۲۱} و این بوش‌ها، در کنار همتایان خویش، در دوران اولیه فراماسونری آمریکا بسیار مؤثر بودند. برای مثال، سولومون بوش در اواخر سده هیجدهم استاد اعظم گراندلژ پنسیلوانیا بود همانگونه که حایم سالومون و جوزف میرز یهودی^{۲۲} به‌عنوان فعال‌ترین گردانندگان نهادهای ماسونی آمریکای آن عصر شناخته می‌شدند^{۲۳} و حمون بوش از فعالین ماسونی نیویورک به‌شمار می‌رفت.^{۲۴} به‌دلیل فقدان منابع و اسناد کافی، شناخت پیوند بوش‌های یهودی اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم، که اندکی بعد نام ایشان از صفحات تاریخ ایالات متحده محو شد، با خاندان مسیحی بوش، که از اوایل سده بیستم میلادی و با ساموئل بوش ظهور کرد، ممکن نیست.

برونسویک) است که از سال ۱۷۱۴ و از زمان جرج اول، شاه هاننور (آلمان)، سلطنت بریتانیا را به‌دست گرفتند.

21. M. S. Levy, "Rabbi's Reply to Mark Twain", *Overland Monthly*, 34 (Oct. 1899):

<http://www.boondocksnet.com/twaintexts/levy99.html>

۲۲. دو خاندان یهودی بوش و میرز در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم رابطه نزدیک داشتند. پیوند ژنرال ریچارد میرز کنونی با خاندان میرز فوق نیز معمایی است. آیا تصادفی است که جرج بوش دوّم حدود یک ماه پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر ژنرال ریچارد میرز را به‌عنوان رئیس ستاد ارتش ایالات متحده منصوب کرد؟ در همان زمان، گاردین (۲۵ اوت ۲۰۰۱) انتصاب ژنرال میرز را شوم خواند و از او به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین نمایندگان جناح نظامی‌گرا و جنگ‌طلب و عضو برجسته لابی احیای پروژه جنگ ستارگان ریگان یاد کرد که کلینتون آن را متوقف کرده بود.

23. "What is the connection between Judaism and Freemasonry?":

<http://www.shamash.org/lists/scj-faq/HTML/faq/16-03.html>

24. "History of Free Masonry in Herkimer County, NY":

<http://www.rootsweb.com/~nyherkim/history/herkmasonhistory.html>

البته جرج بوش دوّم چندان نیز بی‌ریشه نیست. مادر او، باربارا پیرس، از اعقاب ژنرال فرانکلین پیرس، چهاردهمین رئیس‌جمهور آمریکا (۱۸۵۳-۱۸۵۷)، است. ولی حتی اگر، طبق ادعای پرسکات بوش، هنری سوم را نیای خاندان بوش بدانیم نه بوش‌های یهودی و ماسون را، فرانکلین پیرس نیز، چون هنری سوم، نیای خوشنامی برای بوش پسر نیست. او از حامیان برده‌داری بود و مورد حمایت برده‌داران بزرگ منطقه نیوانگلند. پیرس با بانکداران انگلستان پیوند نزدیک داشت و آگوست بلمونت،^{۲۵} صراف نامدار یهودی و نماینده رسمی بنیاد روچیلد لندن، مقتدرترین وزیر کابینه‌اش بود. این بلمونت بود که مخارج انتخابات ژنرال پیرس را تأمین کرد و در دوران زمامداری پیرس سیاست استعماری او را علیه کوبا هدایت نمود. مورخین آمریکایی دولت پیرس را دولت ماسون‌های طریقت اسکاتی کهن می‌دانند.

فرقه جمجمه و استخوان

سه نسل اخیر خاندان بوش (پرسکات بوش، جرج بوش اوّل و جرج بوش دوّم) فارغ‌التحصیل دانشگاه ییل می‌باشند و به‌عنوان اعضای فرقه شبه‌ماسونی "جمجمه و استخوان"^{۲۶} شناخته می‌شوند که مقر آن در دانشگاه ییل است و یکی از متنقدترین نهادهای پنهان برای گزینش و تربیت نخبگان و جذب ایشان به صفوف لیگارشی ایالات متحده آمریکا به‌شمار می‌رود. فرقه فوق دارای مناسک عجیبی است؛ از جمله

۲۵. برجسته‌ترین بانکدار و دسیسه‌گر مالی آلمانی مهاجر به ایالات متحده آمریکا در حوالی نیمه سده بیستم میلادی، یکی از اعضای خاندان سرشناس یهودی مندرس است که در حوالی سال ۱۸۳۷ با نام آگوست بلمونت در آمریکا مستقر شد. بلمونت فعالیت خود را در آمریکا به‌عنوان نماینده رسمی بنیاد روچیلد لندن آغاز کرد و بعدها دو پسر او در پیوند با اعضای خاندان مهاجر آلمانی مورگان امپراتوری مالی عظیمی را در ایالات متحده بنیان نهادند. خاندان مندرس در سده شانزدهم میلادی انحصار تجارت ادویه اروپا را به‌دست داشت و در اقتصاد دنیای غرب از همان جایگاهی برخوردار بود که خاندان روچیلد از سده نوزدهم به‌دست آورد. در نیمه دوّم سده شانزدهم، از دوران سلطنت سلیم دوّم، خاندان مندرس نقشی بزرگ در اقتصاد و سیاست عثمانی به‌دست گرفت و در اشتغال نائره جنگ‌های ایران و عثمانی در این دوران مؤثر بود. برای آشنایی با این خاندان بنگرید به: عبدالله شهبازی، *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷-۱۳۸۰، جلد‌های دوّم و چهارم.

اعضا باید برهنه در تابوت بخوابند و معبد ایشان "مقبره"^{۲۷} نام دارد. به دلیل این مناسک مرگ پرستانه است که این فرقه به "برادری مرگ"^{۲۸} نیز شهرت دارد. اعضا از انضباط اکید و وفاداری شدید نسبت به فرقه برخوردارند. برخی محققین مقررات و مناسک این فرقه را بسیار شبیه به فرقه رازآمیز ایلومیناتی^{۲۹} می‌دانند.^{۳۰}

توجه به فرقه جمجمه و استخوان، به‌عنوان یک سازمان مخفی دسیسه‌گر و بسیار مؤثر در حیات سیاسی ایالات متحده آمریکا، از سال ۱۹۷۷ و با مقاله افشاگرانه ران روزنباوم برانگیخته شد که خود فارغ‌التحصیل ییل بود.^{۳۱} معهدا، نقش اصلی را در معرفی این فرقه دکتر آنتونی ساتون، محقق برجسته انستیتوی هوور دانشگاه استنفورد، انجام داد. او از سال ۱۹۸۳ به انتشار مقالاتی در این زمینه دست زد که سرانجام در سال ۱۹۸۶ به‌صورت کتاب انتشار یافت. کتاب ساتون یک اثر تحقیقی مستند است که از اسناد داخلی فرقه نیز بهره جسته است.^{۳۲} ساتون اندکی بعد کتابی منتشر کرد با عنوان دو چهره جرج بوش^{۳۳} که گامی بزرگ در افشای پیوندهای پنهان خاندان بوش به‌شمار می‌رفت.

مؤسسه آموزشی که بعدها به دانشگاه ییل موسوم شد، هر چند در سال ۱۷۰۱ تأسیس شد، ولی در واقع از زمان انتقال آن به شهر نیوهایون و دریافت کمک از (۱۷۱۸) بود که به‌طور جدی شکل گرفت.^{۳۴} الیهو ییل یک ماجراجوی متولد بندر بوستن بود که به خدمت کمپانی هند شرقی بریتانیا درآمد و در سال‌های ۱۶۷۲-۱۶۸۷ ریاست مرکز کمپانی در مدرس هند (قلعه سن جرج) را به‌دست داشت. او در مشارکت

27. Tomb

28. Brotherhood of Death

۲۹. برای آشنایی با فرقه ایلومیناتی بنگرید به: زرسالاران، ج ۴، صص ۴۶۷-۴۶۸.

30. DeVita Brown, "Freemasonry And Secret Societies":
<http://www.plim.org/SkullBones.htm>31. Ron Rosenbaum, "Skull and Bones: An Elegy for Mumbo Jumbo", *Esquire Magazine*, September, 1977.32. Antony C. Sutton, *America's Secret Establishment: An Introduction to the Order of Skull and Bones*, Billings, Mont.: Liberty Press, 1986.33. Anthony C. Sutton, *Two Faces of George Bush*, Wiswell Ruffin House, 1988.34. <http://www.yale.edu/about/history.html>

با سوداگران یهودی چون بارتولمو رودریگز، آوارو فونسکا، دومینگو دوپورتو و ژاک دو پائیوا تکاپوی تجاری گسترده‌ای را، به‌ویژه در زمینه الماس، سامان داد و با ثروتی انبوه به انگلستان بازگشت.^{۳۵} سایر بنیانگذاران و مدیران دانشگاه ییل نیز به شبکه مستعمراتی - تجاری فوق وابسته بودند و به خاندان‌هایی تعلق داشتند که به "الیگارشی بوستن" شهرت دارند.

فرقه جمجمه و استخوان را ژنرال ویلیام هانتینگتون راسل در سال ۱۸۳۲ بنیان نهاد. و عجیب اینجاست که این فرقه در زمانی تأسیس شد که، به‌دلیل نوشته‌های ضد ماسونی جان کوینزی آدامز، رئیس‌جمهور پیشین (۱۸۲۵-۱۸۲۹)، در افکار عمومی آمریکا بدبینی شدیدی نسبت به فراماسونری و فرقه‌های سری حاکم بود. آدامز ضد ماسونی سرسخت بود و، به‌نوشته کویل، "از فراماسونری نفرت داشت." ^{۳۶} او می‌گفت: کسانی که در فرقه‌های مخفی جهانوطنی عضویت دارند در یک جامعه دمکراتیک نمی‌توانند به‌عنوان شهروندانی وفادار شناخته شوند.

ویلیام راسل به خاندان راسل^{۳۷} تعلق داشت که اعضای آن به‌عنوان رهبران سندیکای آمریکایی قاچاق تریاک در سده نوزدهم شناخته می‌شوند. در سال ۱۸۱۸، چهارده سال پیش از تأسیس فرقه جمجمه و استخوان، ساموئل راسل، پسر عموی ژنرال راسل فوق‌الذکر، قاچاق گسترده تریاک عثمانی و ایران را به چین آغاز کرد.^{۳۸} خاندان راسل

۳۵. شهبازی، زرسالاران، ج ۲، صص ۱۹۹-۲۰۴.

36. Henry Wilson Coil, *Coil's Masonic Encyclopedia*, New York: Macoy Publishing and Masonic Supply Company, 1961, p. 403.

۳۷. خاندان راسل بوستن با خاندان اشرافی راسل در بریتانیا تفاوت دارد.

۳۸. در تاریخنگاری ایران، دهه ۱۸۷۰ میلادی به‌عنوان آغاز کشت گسترده تریاک در ایران شناخته می‌شود. معهدا، مأخذ انگلیسی و آمریکایی بر قاچاق گسترده تریاک عثمانی و ایران به چین از دهه اول سده نوزدهم دلالت دارد که در انحصار تجار آمریکایی بود. در دهه ۱۸۲۰ "تریاک ترکی" ۲۰ تا ۳۰ درصد کل صادرات آمریکای شمالی به چین را شامل می‌شد. در سال ۱۸۱۸ پرکینزهای بوستن معادل یکصد هزار پوند استرلینگ "تریاک ترکی" و ۸۰ هزار پوند "تریاک ایرانی" را در بندر کانتون فروختند. طبق آمار کمپانی هند شرقی بریتانیا، در سال‌های ۱۸۱۶ و ۱۸۱۷ آمریکایی‌ها ده درصد تریاک وارداتی به کانتون را تأمین می‌کردند که در سال ۱۸۱۸ به ۲۰ درصد رسید. طبق برخی آمار، در سال‌های ۱۸۱۷ و ۱۸۱۸ آمریکاییان یک سوم کل تریاک مصرف‌شده در چین را تأمین می‌کردند. پالمستون در نطق سال ۱۸۴۰ خود در دفاع از عملکرد دولت خویش در جنگ با چین گفت که پایان دادن به سیاست کشت تریاک در بنگال به معنای پایان واردات تریاک به چین ←

در رأس یک شبکه تجاری خویشاوند بسیار مقتدر و ثروتمند جای داشت که اعضای آن عبارت بودند از خانواده‌های راسل، پیرپونت، ادواردز، بار، گریسولد، دای، آلسوپ و هوبارد. در دهه ۱۸۳۰ شبکه راسل سندیکای قاچاق تریاک متعلق به خاندان پرکینز، اهل بوستن، را خرید و از این طریق با خاندان‌های کابوت، لاول، هیگینز، فوربس،^{۳۹} کاشینگ، استورگیز، کولیج^{۴۰} و دلانو^{۴۱} و قاچاقچیان نیویورک شریک شد و امپراتوری تریاک راسل‌ها را تشکیل داد. اعضای این خاندان‌ها از آن زمان تا به امروز در صفوف فرقه جمجمه و استخوان حضور فعال دارند. خاندان هانتینگتون^{۴۲} نیز به همین شبکه تعلق دارد، اعضای آن در فرقه فوق عضویت داشته‌اند و برخی نویسندگان آمریکایی از ساموئل هانتینگتون، اندیشه‌پرداز معاصر آمریکایی، به‌عنوان مورخ این فرقه یاد می‌کنند.^{۴۳}

نیست، بلکه سود این تجارت را از دست کمپانی هند شرقی بریتانیا خارج می‌کند و در اختیار سوداگران تریاک ترکیه و ایران، یعنی قاچاقچیان بوستن، قرار می‌دهد.

(Charles C. Stelle, *Americans and The China Opium Trade in The Nineteenth Century*, Arno Press, 1981, pp. 30, 32, 141; David Edward Owen, *British Opium Policy in China and India*, Achon Books, 1968, p. 178)

۳۹. جان مورای فوربس با میلیون‌ها دلاری که از طریق قاچاق تریاک اندوخت کمپانی تلفن بل را تأسیس کرد. پسر فوربس اولین رئیس کمپانی بل است و داماد او، رالف والدو امرسون، از نویسندگان معروف آمریکایی است.

۴۰. پسر جوزف کولیج بنیانگذار کمپانی یونایتد فروت است و نوه او به‌نام آرچیبالد کاری کولیج از بنیانگذاران "شورای انگلیسی-آمریکایی روابط خارجی".

۴۱. وارن دلانو نماینده کمپانی راسل در کانتون چین بود. او پدر بزرگ فرانکلین دلانو روزولت رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا است.

۴۲. هانتینگتون نام خاندان نامداری در ایالات متحده آمریکا است که پیشینه آن به نیمه اول سده هفدهم می‌رسد و ظاهراً از منطقه نورفولک انگلستان به ماساچوست مهاجرت کردند. سرشناس‌ترین ایشان دو تن است که هر دو ساموئل هانتینگتون نام دارند. یکی در اواخر سده هیجدهم میلادی می‌زیست و از امضاکنندگان اعلامیه استقلال بود و دیگری استاد دانشگاه هاروارد و طراح نظریه جنگ تمدن‌ها در آستانه هزاره سوم میلادی است. کالیس هانتینگتون سرمایه‌دار و غول راه‌آهن در اواخر سده نوزدهم و شریک ادوارد هریمن و یاکوب شیف نیز به این خاندان تعلق دارد.

43. Paul Goldstein, Jeffrey Steinberg, *George Bush, Skull & Bones and the New World Order*, 1991: <http://www.newnetizen.com/archives/gbsandbnwo.htm>

بدینسان، تأسیس فرقه جمجمه و استخوان را باید به‌عنوان یکی از پروژه‌های این شبکه مافیایی برای استقرار حاکمیت سیاسی خویش بر ایالات متحده آمریکا ارزیابی کرد. این پروژه سیطره‌جویانه به دانشگاه ییل محدود نبود و برخی دیگر از نهادهای آموزش عالی ایالات متحده را نیز دربرمی‌گرفت. از جمله می‌توان به اقدامات سایر اعضای نامدار این امپراتوری تریاک اشاره کرد: جان گرین^{۴۴} سه ساختمان در دانشگاه پرینستون ساخت و بخشی از هزینه‌های این دانشگاه را متقبل شد، ابیل لاو^{۴۵} ساختمان دانشگاه کلمبیا در نیویورک را ساخت. او پدر ست لاو، رئیس دانشگاه کلمبیا، است. اشخاصی چون جان گرین و ابیل لاو، که نام‌شان بر تارک ساختمان‌های پرینستون و کلمبیا می‌درخشد، برای استتار منشاء تیهکارانه ثروتشان تلاش چندان نمی‌کردند. همانگونه که کابوت‌ها و هیگینسون‌ها^{۴۶} و ولدهای^{۴۷} هاروارد نیز اصراری بر پنهان کردن پیشینه غیرشرافتمندانه خود نداشتند.

در طول دهه‌های پسین، برخی از اعضای فرقه جمجمه و استخوان در مناصب عالی ایالات متحده آمریکا جای گرفتند و یک الیگارش‌ی موروثی حکومتگر را بنیان نهادند. برای مثال، می‌توان به خاندان تافت اشاره کرد. آلفونسو تافت، دوست ژنرال ویلیام هانتینگتون راسل و از اعضای بنیانگذار فرقه، در سال‌های ۱۸۷۶-۱۸۷۷ دادستان کل آمریکا شد و پسرش، به‌نام ویلیام هوارد تافت (عضو فرقه از سال ۱۸۷۸)، در سال‌های ۱۹۰۹-۱۹۱۳ رئیس‌جمهور ایالات متحده بود. پسر رئیس‌جمهور تافت به‌نام رابرت آلفونسو تافت (عضو فرقه از سال ۱۹۱۰) از سناتورهای مقتدر دوران جنگ دوّم جهانی بود.

جرج ، چهل و یکمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، فرزند پرسکات بوش و دوروتی واکر است. پرسکات بوش در سال ۱۹۱۳ وارد دانشگاه ییل شد. این همان سالی است که رولاند (بانی) هریمن نیز تحصیلات خود را در دانشگاه ییل آغاز کرد و آورل هریمن، برادر بزرگ بانی، به‌عنوان عضو برجسته فرقه جمجمه و استخوان، در کنار پرسی راکفلر، هدایت فرقه را به‌دست گرفت. در بهار سال ۱۹۱۶ پرسکات

44. John Cleve Green (1800- 75)

45. Abiel Abbott Low (1811- 93)

46. Higginson

47. Weld

بوش و بانی هریمین، که اینک دوستان صمیمی به‌شمار می‌رفتند، به عضویت فرقه پذیرفته شدند.

در این زمان، که مقارن با سال‌های جنگ اوّل جهانی بود، دو متولی فرقه، آورل هریمین و پرسسی راکفلر، توجهی خاص به پرسکات بوش معطوف می‌داشتند. آن‌ها به دنبال شناسایی و ارتقاء کارگزاران جدید و مورد اعتماد بودند. چنین بود که پرسکات بوش را برای همکاری برگزیدند و اندکی بعد او را در مقام یکی از شرکای اصلی خویش جای دادند. در نوامبر ۱۹۱۹ بانک "و. آ. هریمین و شرکا" در نیویورک تأسیس شد. ریاست عالی بانک را آورل هریمین به‌دست داشت. برت واکر، که اندکی قبل پرسکات بوش با دختر او ازدواج کرده بود، در مقام رئیس و مدیر اجرایی بانک قرار گرفت. سایر شرکای اصلی عبارت بودند از بانی هریمین، پرسسی راکفلر و پرسکات بوش.

پیوند خاندان بوش با فرقه جمجمه و استخوان در نسل‌های بعد نیز تداوم یافت. در سال ۱۹۲۷ جرج هربرت واکر (پسر)، برادر زن پرسکات بوش و دایی جرج بوش اوّل، به عضویت فرقه درآمد. در سال ۱۹۴۸ جرج بوش اوّل عضو فرقه شد و در سال ۱۹۶۸ جرج بوش پسر (رئیس‌جمهور کنونی ایالات متحده آمریکا).

ساموئل بوش و دولت ویلسون

اولین چهره سرشناس خاندان بوش، فردی به‌نام ساموئل بوش است که در اواخر سده نوزدهم و نیمه اوّل سده بیستم میلادی می‌زیست. درباره نسل‌های قبلی خاندان بوش، بجز چند نام، اطلاعاتی در دست نداریم و لذا بناچار باید ساموئل بوش را به‌عنوان بنیانگذار این خاندان معرفی کنیم.^{۴۸} ساموئل بوش عمری دراز داشت و در سال ۱۹۴۸ میلادی در ۸۴ سالگی درگذشت.

۴۸. در تبارنامه خاندان بوش، نیای پدری ساموئل بوش تنها تا پدربزرگ او به‌نام اوبادیا (عبیدیه؟) بوش مندرج است که در نیمه اوّل سده نوزدهم میلادی می‌زیست. همانگونه که در بخش اوّل این بررسی (یران معاصر، شماره اوّل) مطرح کردیم، در آمریکای سده هیجدهم نام بوش به برخی از یهودیان فعال در پیمانکاری نظامی و فعالیت‌های ماسونی اختصاص داشت. عجیب است که در تبارنامه جرج بوش هیچ تلاشی برای یافتن اسامی اسلاف اوبادیا بوش صورت نگرفته در حالی که تبار مادر ساموئل بوش، که به خاندان فای (Fay) تعلق داشت، تا سده نهم میلادی پیگیری شده و به شاهان آنژو و در نهایت به دوک‌های بوهم وصل شده است. بنگرید به:

شهرت و اقتدار خاندان بوش از زمان جنگ اول جهانی و دوران ریاست‌جمهوری وودرو ویلسون و با ساموئل بوش آغاز می‌شود. ساموئل بوش با شبکه‌ای از زرسالاران وال‌استریت^{۴۹} مرتبط بود که در انتخابات سال ۱۹۱۲ با سرمایه‌گذاری بر روی ویلسون، نامزد حزب دمکرات، او را در مقام بیست و هشتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا (۱۹۱۳-۱۹۲۱) جای دادند.

در پیرامون ویلسون کانون قدرتمندی از سوداگران یهودی و شرکای ایشان گرد آمده بودند که در آن زمان به‌عنوان متنفذترین شبکه دسیسه‌گر مالی-سیاسی ایالات متحده شناخته می‌شدند. از اعضای یهودی سرشناس این کانون باید به برنارد باروخ، هنری مورگنتو، سیمون بامبرگر، استفن وایز و لویی براندیز اشاره کرد. مورگنتو در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۱۲ ریاست کمیته مالی حزب دمکرات را به‌دست داشت و پس از صعود ویلسون به‌عنوان سفیر ایالات متحده آمریکا در عثمانی منصوب شد. سال‌های مأموریت مورگنتو مقارن با حوادث مرموز و دسیسه‌گرانه‌ای است که به مشارکت عثمانی در جنگ اول جهانی و فروپاشی نهایی این دولت پهناور و اشغال فلسطین به‌وسیله یهودیان زرسالار انجامید. ویلسون و حلقه یاران او، از جمله مورگنتو، در این حوادث نقشی مؤثر ایفا نمودند. سیمون بامبرگر نیز از یاران نزدیک و مشاوران ویلسون بود که پس از پیروزی ویلسون به‌عنوان استاندار اوتاوا منصوب شد. استفن وایز حاخام سرشناس و رئیس سازمان جهانی صهیونیسم بود که در صعود ویلسون سهمی بزرگ داشت. زرسالار یهودی سرشناس دیگر لویی براندیز است که ویلسون او را در مقام قاضی کل ایالات متحده جای داد. براندیز اولین یهودی است که در ایالات متحده آمریکا به این مقام رسید.

http://www.svu2000.org/genealogy/George_W.pdf

۴۹. وال‌استریت نام خیابانی است در شهر نیویورک که از برادوی تا رود شرقی امتداد دارد. در زمانی که شهر نیویورک به‌وسیله کمپانی هند غربی هلند در اراضی قبایل ایروکوئی ایجاد شد، در این مکان حصار قلعه هلندی‌ها قرار داشت و به این دلیل خیابان فوق "وال‌استریت" (خیابان حصار یا دیوار) نامیده می‌شود. در جنوب غربی این خیابان بازار بورس نیویورک واقع است و در جنوب شرقی آن ساختمان مجتمع مالی مورگان. ساختمان سابق خزانه‌داری، که اکنون به موزه تبدیل شده، نیز در این خیابان است. وال‌استریت محل استقرار دفاتر بزرگ‌ترین صرافیه‌های ایالات متحده آمریکا و جهان است و به این دلیل نام فوق به معنی مرکز مالی ایالات متحده آمریکا به‌کار می‌رود.

برنارد باروخ به یک خانواده یهودی مهاجر از آلمان تعلق داشت. او در زمان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۱۲ یکی از سرشناس‌ترین و ثروتمندترین دلان وال‌استریت بود؛ رابطه نزدیک شخصی و کاری با خانواده هریمن داشت و مؤسسه باروخ در امور بورس‌بازی سهام کمپانی‌های هریمن فعال بود. باروخ از حامیان مالی اصلی حزب دمکرات به‌شمار می‌رفت و در کنار سایر یهودیان زرسالار ایالات متحده در صعود ویلسون سهمی بزرگ داشت. در سال‌های پسین، باروخ و کلنل هاوس مشاوران اصلی ویلسون و گردانندگان واقعی دولت ایالات متحده بودند. پس از پایان جنگ اوّل جهانی، برنارد باروخ ریاست کمیته‌ای را به‌دست داشت که غرامت سنگین ۱۲ میلیارد دلاری را بر آلمان تحمیل کرد. محدودیت‌های سخت اقتصادی تحمیل شده بر جمهوری نوپای آلمان به‌وسیله دولت ویلسون و برنارد باروخ و زرسالاران وال‌استریت از جمله عوامل اصلی است که زمینه را برای ظهور هیتلر و جنگ دوّم جهانی فراهم ساخت.

برخی مورخین، کلنل ادوارد مندل هاوس را قدرتمندترین مرد ایالات متحده از سال ۱۹۱۲ تا دهه ۱۹۲۰ می‌دانند. کلنل هاوس پسر توماس هاوس، کارگزار خاندان زرسالار روچیلد در سال‌های جنگ داخلی آمریکا، است. او در سال ۱۹۱۲ ریاست ستاد انتخاباتی ویلسون را به‌دست داشت و در همین زمان کتابی منتشر کرد با نام فیلیپ درو: مدیر. این رُمان سرگذشت مردی است به‌نام فیلیپ درو که اداره ایالات متحده را به‌دست می‌گیرد و با اقتدار و استبداد، در مقام "دیکتاتور مصلح"، تحولاتی بزرگ پدید می‌سازد. بسیاری از اقداماتی که در دوران ریاست جمهوری ویلسون صورت گرفت، تحقق طرح‌های کلنل هاوس در این کتاب بود. از جمله این طرح‌ها، تأسیس سازمان ملل متحد است که در آن زمان "مجمع ملل" نام داشت. انگاره "نظم نوین جهانی"، که در سیاست خارجی ایالات متحده از زمان ویلسون مطرح شد، نیز در واقع تحقق آرمانی بود که کلنل هاوس در کتاب خود مطرح ساخته بود.

این کانون با هم‌تایان انگلیسی و فرانسوی خود رابطه نزدیک داشت و همین نفوذ را در دولت لویدجرج در انگلستان و دولت ژرژ کلمانسو در فرانسه اعمال می‌کرد. در آن سال‌ها، استفن وایز در کنار مارکوس ساموئل و هربرت ساموئل و سیمون مارکس و اسرائیل سیف و برادران اسحاق (روفوس و گادفری اسحاق) به‌عنوان رهبران طراز اوّل صهیونیسم شناخته می‌شدند و این شبکه تمامی تحرکات حییم وایزمن، رئیس‌جمهور بعدی دولت اسرائیل، و سازمان جهانی صهیونیست‌ها را هدایت می‌کرد. پیوند ویلسون با زرسالاران یهودی ایالات متحده تا بدان حد گسترده و عمیق بود که برخی

نویسندگان آمریکایی او را یهودی‌الصل و از تبار یک آلمانی مارانو (یهودی مخفی) به نام ویهلسون می‌دانند.

ساموئل بوش و "سوداگری مرگ"

در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۷ جنگ اول جهانی با شدت تمام جریان داشت ولی هنوز دولت ایالات متحده آمریکا به‌طور رسمی بی‌طرف شناخته می‌شد. معهذاً، در این سال‌ها زرسالاران وال‌استریت در پیوند با کمپانی‌های تسلیحاتی بریتانیا در تحولات جنگ به‌شدت ذینفع بودند. آنان از نظامی‌گری و فروش اسلحه سودهای کلان می‌بردند و همینان بودند که سرانجام دولت آمریکا را به‌سود جبهه بریتانیا و فرانسه وارد جنگ کردند. در آن سال‌ها، جان پیرونت مورگان، زرسالار نامدار آمریکایی، به‌عنوان بزرگ‌ترین واسطه مالی و سیاسی بریتانیا در آمریکا شناخته می‌شد و به‌همراه شرکا و دوستان خویش خط اتحاد آمریکا و بریتانیا را پیش می‌برد. در این زمان بانک مورگان نماینده رسمی مالی دولت بریتانیا در ایالات متحده به‌شمار می‌رفت. دو مشاور عالی‌رتبه و متنفذ ویلسون، کلنل ادوارد هاوس و برنارد باروخ، با این کانون دسیسه‌گر مالی پیوند نزدیک داشتند و عملیات مالی مشکوک و سوداگرانه‌ای را سامان می‌دادند.

در کوران حوادث جنگ، دو متولی "فرقه جمجمه و استخوان"، یعنی آورل هریمن و پرسی راکفلر، در صفوف بورس‌بازان و دسیسه‌گران مالی - سیاسی ایالات متحده آمریکا جایگاهی برجسته داشتند. پرسی راکفلر، پسر ویلیام راکفلر و برادرزاده جان راکفلر، تحصیلات خود را در دانشگاه ییل به پایان برده و در سال ۱۹۱۰ به عضویت فرقه درآمدی بود. اعضای خاندان راکفلر در مشارکت با کمپانی‌های کوهن - لوئب و مورگان اداره دو غول بزرگ نفتی و مالی ایالات متحده را به‌دست داشتند: استاندارد اویل و نشنال سیتی بانک. کوهن - لوئب مؤسسه عظیم مالی بود که به‌وسیله سه زرسالار نامدار یهودی، اتو کاهن و یاکوب شیف و فلیکس واربورگ، اداره می‌شد. هریمن‌ها در مشارکت با این شبکه قرار داشتند و عملیات آن‌ها در عرصه راه‌آهن در پیوند با مورگان‌ها و راکفلرها و مجتمع کوهن - لوئب صورت می‌گرفت.

با شروع جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴، برنامه‌ریزی و هدایت صنایع نظامی ایالات متحده را نهادی به‌نام "اداره صنایع نظامی"^{۵۰} به‌دست گرفت که برنارد باروخ ریاست آن را به‌دست داشت. باروخ مأموریت تجدید سازمان صنایع وابسته به ارتش آمریکا را

به نشنال سیتی بانک محول کرد. در این زمان پرسی راکفلر اداره کمپانی رمینگتون را به دست گرفت و یکی از کارگزاران خود به نام ساموئل پریور را در مقام رئیس هیئت مدیره این کمپانی منصوب کرد. در آن دوران، رمینگتون بزرگ‌ترین کمپانی تسلیحاتی آمریکا به شمار می‌رفت.

در سال ۱۹۱۷ ایالات متحده رسماً وارد جنگ شد و باروخ در بهار ۱۹۱۸ ساموئل بوش را به عنوان رئیس بخش تدارکات، سلاح‌های سبک و مهمات در اداره صنایع نظامی آمریکا منصوب کرد. پرسکات بوش، پسر ساموئل، نیز به دلیل دوستی با آورل هریمن و پرسی راکفلر، در مقام رابط میان دولت و کمپانی رمینگتون و سایر کمپانی‌های تسلیحاتی ایالات متحده جای گرفت. بدینسان، ساموئل بوش و پسرش در مواضعی مهم و سودآور استقرار یافتند. این جایگاه و ارتباطات سطح عالی و استوار با زرسالاران وال استریت، پایه‌های انباشت ثروتی عظیم را فراهم ساخت که بعدها پسر و نوه پرسکات بوش را در رأس دولت ایالات متحده آمریکا جای داد.

متأسفانه، بیشتر اسناد و مکاتبات دولتی مربوط به معاملات تسلیحاتی برنارد باروخ و ساموئل بوش در سال‌های جنگ اوّل جهانی به بهانه کمبود قفسه در آرشیوهای ایالات متحده معدوم شده است. این همان بهانه‌ای است که در رابطه با انهدام اسناد بایگانی آژانس مرکزی ایالات متحده (سیا) درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران نیز عنوان می‌شود.^{۵۱} و این در حالی است که امروزه شناخت جزئیات معاملات و روابط نیای خاندان بوش از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است زیرا می‌تواند ریشه‌های مناسبات دیرینی را عیان سازد که در اوایل هزاره سوم میلادی بار دیگر بشریت را با دور جدیدی از نظامی‌گری و جنگ‌افروزی لجام‌گسیخته مواجه ساخته است. معه‌ذا، اسناد به‌جای مانده برای ترسیم چارچوب و کلیات روابط ساموئل بوش با زرسالاران نیویورک و لندن کفایت می‌کند. این اسناد نشان می‌دهد که بوش گزارش‌های خود را به برنارد باروخ و کلارن دیلون، زرسالار نامدار وال استریت، تقدیم می‌کرد و این کانون به سوداگری‌های مشکوک اسلحه اشتغال داشت. کمپانی رمینگتون مسلسل و تفنگ و سلاح‌های سبک و کمری اتوماتیک تولید می‌کرد و در طی سال‌های جنگ میلیون‌ها تفنگ به روسیه تزاری فروخت. بیش از نیمی از کل تسلیحاتی را که متحدین انگلیس و آمریکا در جنگ جهانی اوّل مصرف کردند و ۶۹ درصد تفنگ‌هایی را که ایالات متحده

۵۱. بنگرید به: عبدالله شهبازی، نظریه توطئه، صعود سلطنت پهلوی و تاریخنگاری جدید در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، صص ۲۳-۲۵.

در دوران جنگ مورد استفاده قرار داد کمپانی رمینگتون تأمین می‌کرد. تحرکات برنارد باروخ و دستیاران او، از جمله ساموئل بوش، در سال‌های جنگ جهانی اول چنان غیراخلاقی بود که بعدها، در سال ۱۹۳۴، کمیته تخصصی سنای آمریکا، به ریاست جرال دنی،^{۵۲} از اقدامات این شبکه با عنوان "تجارت مرگ" یاد کرد و از سودهای کلانی سخن گفت که از طریق بندوبست‌های نامشروع نظامی به چنگ آوردند. سناتور نی در گزارش خود به شدت به این شبکه، و به‌ویژه به کمپانی آمریکایی رمینگتون و کمپانی انگلیسی ویکرز-آرمسترانگ، حمله کرد و کارگزاران و دلالان این دو کمپانی را مسبب بروز جنگ در بسیاری از کشورها و تغذیه تسلیحاتی طرفین محارب دانست. ویکرز نیز متعلق به همان کانونی بود که برنارد باروخ و ساموئل بوش کارگزاران آن به‌شمار می‌رفتند. این مجتمع عظیم تسلیحاتی در اواخر سده نوزدهم به‌وسیله دو زرسالار نامدار یهودی، سر ارنست کاسل و لرد ناتانیل روچیلد، بنیان نهاده شد و در طول سده بیستم میلادی نقشی بزرگ و مرموز در بسیاری از عملیات جنگ‌افروزان و نظامی‌گرایانه در سراسر جهان ایفا نمود. مورخین ویکرز را، در کنار رمینگتون، به‌عنوان زرادخانه اصلی متفقین در دوران جنگ اول جهانی می‌شناسند. سرشناس‌ترین کارگزار کمپانی‌های ویکرز و رمینگتون در اوایل سده بیستم میلادی، یک سوداگر مرموز یهودی به‌نام سر بازیل زهاروف بود که به‌عنوان بزرگ‌ترین دلال اسلحه زمان خود شهرت افسانه‌ای یافته است. زهاروف در سال ۱۹۱۸ عنوان شهسواری امپراتوری بریتانیا را دریافت کرد و، به‌نوشته آمریکانا، دوست صمیمی برخی از دولتمردان غرب مانند دیوید لویدجرج (نخست‌وزیر بریتانیا)، ژرژ کلمانسو (نخست‌وزیر فرانسه)، آریستید بریان (نخست‌وزیر و وزیر خارجه فرانسه) و ونیزلوس (نخست‌وزیر یونان) بود.^{۵۳} تمامی این افراد، که متنفذترین چهره‌های دوران جنگ اول به‌شمار می‌روند، به گرایش‌های صهیونیستی و پیوندهای مشکوک با سوداگران بزرگ مالی و تسلیحاتی شهرت فراوان دارند. از اقدامات مرموز این شبکه "سوداگر مرگ" باید به فروش رزمناو ۲۳۰۰۰ تنی رشادیه به دولت ترکان جوان در عثمانی به مبلغ ۲/۵ میلیون پوند استرلینگ اشاره کرد؛

52. Gerald Nye (1892-1971)

سناتور جمهوری‌خواه از ایالت داکوتای شمالی. در سال‌های ۱۹۳۴-۱۹۳۶ ریاست کمیته سنا برای بررسی فعالیت صنایع تسلیحاتی در دوران جنگ اول جهانی را به‌دست داشت.

53. *Americana*, 1975, vol. 29, p. 740.

دولتی که در زمان جنگ در جبهه متخاصم با بریتانیا و فرانسه و ایالات متحده آمریکا جای داشت.

پرسکات بوش و "پروژه هیتلر"

فعالیت‌های تجاری و سیاسی پرسکات بوش از دوران اقتدار پدرش در سال‌های جنگ اول آغاز شد و پس از جنگ در پیوند با شبکه هریمن‌ها و به‌عنوان دستیار هربرت واکر تداوم یافت. هربرت واکر از دلالتان بورس بود که با مجتمع مالی مورگان پیوند نزدیک داشت و از کارگزاران مورد اعتماد و سرشناس ادوارد و آورل هریمن به‌شمار می‌رفت. در نوامبر ۱۹۱۹ هربرت واکر بانک خصوصی "و. آ. هریمن و شرکا" را در نیویورک تأسیس کرد و خود رئیس و مدیر اجرایی این بانک شد. ریاست عالی بانک را آورل هریمن به‌دست داشت و شرکای اصلی او عبارت بودند از رولاند (بانی) هریمن، پرسبی راکفلر و پرسکات بوش. پرسکات بوش در این زمان داماد هربرت واکر به‌شمار می‌رفت و این همان وصلتی است که در ۱۹۲۴ به تولد جرج هربرت واکر بوش انجامید. دو سال پس از تولد این پسر، در ۱۹۲۶ پرسکات بوش به‌عنوان نایب‌رئیس بانک هریمن منصوب شد. در این زمان هربرت واکر همچنان رئیس بانک بود.

بخش مهمی از فعالیت مجتمع هریمن در رابطه با آلمان صورت می‌گرفت. بنیان این فعالیت از زمانی نهاده شد که آورل هریمن و هربرت واکر از طریق زدوبندهای مشکوک مالی با مقامات آمریکایی کشتی‌های مصادره شده آلمان در زمان جنگ را به مالکیت کمپانی خود درآوردند. بدینسان، یکی از بزرگ‌ترین خطوط کشتیرانی جهان به نام "خط هامبورگ- آمریکا" تأسیس شد که به مدت بیست سال (۱۹۲۰-۱۹۴۰) کنترل تمامی فعالیت‌های کشتیرانی میان بندر مهم تجاری هامبورگ و بنادر ایالات متحده آمریکا را به‌دست داشت. اقدام بعدی آورل هریمن و هربرت واکر مشارکت با مجتمع مورگان بود که از طریق ادغام بانک هریمن و بانک مورتن صورت گرفت. بانک مورتن بخشی از مجتمع مالی "کارانتی تراست" مورگان‌ها بود.

کمپانی کشتیرانی هامبورگ- آمریکا در سال‌های میانی دو جنگ جهانی نقش بزرگی در اقتصاد و سیاست آلمان ایفا نمود و در تخریب اقتصاد این کشور و فراهم آوردن زمینه‌های ظهور نازیسم مؤثر بود. این اقدامات در پیوند با خاندان واربورگ انجام می‌شد که به‌عنوان یکی از مقتدرترین خاندان‌های زرسالار یهودی سده بیستم شناخته می‌شود. در سال ۱۹۲۲ آورل هریمن و هربرت واکر شاخه برلین بانک خود را تأسیس کردند و به کمک بانک واربورگ ارتباطات مالی خود را با صنایع و معادن آلمان

گسترش دادند. از سال ۱۹۲۵، که موج تبهکاری سازمان‌یافته در آمریکا آغاز شد، آورل هریمن و هربرت واکر نیز به سرمایه‌گذاری در این عرصه پرداختند و قمارخانه بزرگ خود را در میدان مدیسون شهر نیویورک برپا کردند. در سال ۱۹۳۱ بانک هریمن به دلیل مشارکت با "بانک برادران براون" به "بانک برادران براون-هریمن" تغییر نام داد. هربرت واکر و دامادش، پرسکات بوش، از مدیران اصلی این مجتمع عظیم مالی بودند که در دهه‌های بعد در حیات مالی و سیاسی ایالات متحده نقشی بزرگ ایفا کرد.

مولفین زندگینامه غیررسمی جرج بوش می‌نویسند:

"برای درک میزان خطری که جرج هربرت واکر بوش برای بشریت دارد باید به این امر به‌درستی توجه نمود که ثروت خاندان او در نتیجه پروژه هیتلر به دست آمده است. آن شبکه قدرتمند انگلیسی-آمریکایی که بعدها جرج بوش را به آژانس مرکزی اطلاعات (سیا) و سپس کاخ سفید وارد کردند، همان شرکای پدر او در پروژه هیتلر هستند."

طبق نظر مورخینی که در زمینه نقش زرسالاران وال‌استریت در صعود نازیسم به پژوهش پرداخته‌اند، "پروژه هیتلر" از سال‌های ۱۹۲۰ میلادی آغاز شد. منظور از این عنوان، سرمایه‌گذاری مشترک کانون معینی از زرسالاران ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و آلمان بر روی حزب نازی و به قدرت رسانیدن آدولف هیتلر است.

این پیوند عجیب از زمانی آشکار شد که در ۲۰ اکتبر ۱۹۴۲، ده ماه پس از ورود ایالات متحده به جنگ جهانی دوم، دستور توقیف کلیه عملیات بانکی و شرکت‌های متعلق به آلمان نازی در شهر نیویورک صادر گردید. این عملیات را همان کانون آشنایی هدایت می‌کرد که درباره آن سخن گفته‌ایم. از مهم‌ترین شرکت‌های متعلق به آلمان نازی که در این زمان به‌وسیله دولت ایالات متحده آمریکا مصادره شد، "یونیون بانکینگ کورپوریشن" است که پرسکات بوش مدیریت آن را به‌دست داشت و اوراق سهام آن به نام پرسکات بوش و بانی هریمن بود. در حکم مصادره "یونیون بانکینگ کورپوریشن" اسامی سهامداران چنین ذکر شده است: ای. رولاند هریمن [بانی هریمن] رئیس و عضو هیئت مدیره، ۳۹۹۱ سهم، کورنلیس لیونس چهار سهم، هارولد پنینگتون یک سهم، رای موریس یک سهم، پرسکات بوش یک سهم، کونهایف یک سهم، جان گرونینگر یک سهم. افراد فوق کارگزاران مالی دولت آلمان و اعضای هیئت مدیره

مؤسسه مالی فوق بودند و کوونهافن^{۵۴} از مأموران برجسته و فعال آلمان نازی به‌شمار می‌رفت.

در ۲۸ اکتبر ۱۹۴۲، دو روز بعد از ورود قشون آلمان نازی به شمال آفریقا، دولت ایالات متحده طی فرمانی اموال دو مؤسسه دیگر متعلق به آلمان هیتلری را مصادره کرد: "هلند-آمریکن تریدینگ کورپوریشن" و "سیملس استیل کورپوریشن". این دو مؤسسه نیز به‌وسیله بانک هریمن اداره می‌شد و پرسکات بوش از مدیران آن بود. در ۱۷ نوامبر ۱۹۴۲ "سیلسین آمریکن کورپوریشن" به‌دلیل ارتباط با دولت آلمان مصادره شد. این شرکت نیز به‌وسیله پرسکات بوش و پدرزنش، جرج هربرت واکر، اداره می‌شد. در فرمان اخیر تنها اموال متعلق به دولت آلمان مصادره گردید و سهام شرکای آمریکایی - یعنی هریمن و واکر و بوش - مصادره نشد.

یکی از شرکای اصلی آورل و بانی هریمن، هربرت واکر و پرسکات بوش در عملیات فوق، یک سرمایه‌دار بزرگ آلمانی به‌نام فریتز تیزن^{۵۵} بود که از اکتبر ۱۹۲۳ یکی از مهم‌ترین حامیان مالی هیتلر به‌شمار می‌رفت. در گزارش دولت ایالات متحده در زمان مصادره اموال تیزن و هریمن در نیویورک چنین آمده است: آورل هریمن اندکی پیش از سال ۱۹۲۴ در اروپا فعال بود و در همان زمان با فریتز تیزن، کارخانه‌دار آلمانی، آشنا شد. هریمن و تیزن موافقت کردند که مشترکاً بانکی در نیویورک تأسیس کنند. برای تحقق این عمل، کوونهافن، کارگزار تیزن، وارد نیویورک شد و با مدیران کمپانی هریمن ملاقات‌هایی کرد. تحقیقات مقامات قضایی ایالات متحده در سال ۱۹۴۲ حاکی از آن است که بانک هریمن در پیوند تنگاتنگ با "کورپوراسیون فولاد آلمان" قرار داشت که به‌وسیله فریتز تیزن و دو برادرش اداره می‌شد. این مجتمع بزرگ‌ترین غول فولاد آلمان به‌شمار می‌رفت و قریب به نیمی از آهن و فولاد و ۳۵ درصد از مواد منفجره مورد نیاز آلمان نازی را تأمین می‌کرد. "کورپوراسیون فولاد آلمان" در سال ۱۹۲۶ تأسیس شد و مقارن با آن کلارنس دلون، زرسالار آمریکایی، با ۷۰ میلیون دلار سرمایه اولیه سازمانی برای مشارکت در صنعت فولاد آلمان در نیویورک ایجاد کرد. دلون از زمان تجارت اسلحه در جنگ اوّل جهانی دوست صمیمی ساموئل بوش (پدر پرسکات) بود. در این زمان، آورل هریمن با سران فاشیست آلمان و ایتالیا ارتباط فعال

54. H. J. Kouwenhoven

55. Fritz Thyssen

داشت. برای مثال، او در یکی از نامه‌های خصوصی خود به هربرت واکر می‌نویسد که در ایتالیا با موسولینی ملاقات کرده و "او قرارداد پیشنهادی ما را تصویب کرده است." در ۱۹۳۱ پرسکات بوش کار خود را در بانک جدید "برادران براون-هریمن" آغاز کرد. شریک اصلی او در این مؤسسه تاجر براون، از مالکان اصلی بانک برادران براون و دوست صمیمی مونتاگ نورمن، بود. مؤسسه برادران براون پیشینه مستعمراتی مفصلی دارد. در زمان جنگ داخلی کشتی‌های این کمپانی ۷۵ درصد پنبه جنوب آمریکا را به انگلستان حمل می‌کردند. مونتاگ نورمن، دوست دیگر پرسکات بوش و تاجر براون، به خاندان زرسالار نورمن تعلق داشت و طی سالیان مدید رئیس بانک انگلستان بود. نورمن یکی از شرکای پیشین مؤسسه برادران براون بود و پدر بزرگ وی در زمان جنگ داخلی آمریکا ریاست این مؤسسه را به‌دست داشت. مونتاگ نورمن در محافل حاکمه بریتانیا به‌عنوان حامی هیتلر شناخته می‌شد و مقام کنونی وی به‌عنوان رئیس بانک انگلستان جایگاه مهمی در "پروژه هیتلر" داشت. نورمن در سفرهایش به نیویورک در خانه تاجر براون اقامت می‌گزید. در این شبکه پرسکات بوش متولی معامله با آلمان بود و تاجر براون با انگلستان.

از شرکای دیگر شبکه فوق باید به اعضای خاندان بانکدار شرودر اشاره کرد که مانند هریمن و واکر و بوش با آلمان هیتلری پیوند داشتند و از رابطه نزدیک با آلن و جان فوستر دالس برخوردار بودند. این دو برادر در آن زمان وکلای دعاوی بانک شرودر بودند. بانک شرودر از نیمه دوم سده نوزدهم به‌عنوان یکی از کانون‌های مهم سرمایه‌گذاری زرسالاران بریتانیا و شرکای ایشان شناخته می‌شد و همین بانک بود که به‌همراه کمپانی یهودی ساسون و کمپانی والپول-گرینول در تأسیس بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس (بانک شاهی) شرکت نمود و امتیاز نشر اولین اسکناس‌های ایران را به‌دست آورد. بارون کورت فن شرودر در کنار هریمن و واکر و بوش از شرکای اصلی مؤسسات آلمان نازی در آمریکا به‌شمار می‌رفت. شرودر در جمع شرکای خویش مسئولیت تأمین مالی ارتش خصوصی حزب نازی را به‌عهده داشت و به‌همراه فردریک فلیک و مونتاگ نورمن در صعود نهایی هیتلر نقش مؤثری ایفا نمود. بارون رودلف فن شرودر نایب‌رئیس و عضو هیئت مدیره کمپانی کشتیرانی هامبورگ-آمریکا بود.

در سال ۱۹۳۲ سفارت آمریکا در برلین در گزارش‌های خود به واشنگتن از مبارزات انتخاباتی پرهزینه هیتلر خبر داد و از پول هنگفتی که برای ایجاد ارتش خصوصی ۳۰۰ الی ۴۰۰ هزار نفری حزب نازی صرف شده است و این پرسش را مطرح کرد که حامیان مالی حزب نازی چه کسانی هستند؟ در این سال دولت قانونی آلمان دستور انحلال ارتش خصوصی حزب نازی را صادر کرد و سفارت آمریکا در برلین گزارش

داد که کمپانی کشتیرانی هامبورگ- آمریکا تبلیغات شدیدی را علیه دولت آلمان و به سود هیتلر آغاز کرده است. این در زمانی است که هزاران آلمانی مخالف حزب نازی به وسیله ارتش خصوصی این حزب به قتل می‌رسیدند. بعدها، گزارش کمیسیون تحقیق سنای آمریکا روشن ساخت که در این دوران کمپانی رمینگتون نقش مهمی در تسلیح حزب نازی ایفا می‌نموده است. در گزارش سنا چنین آمده است: "تقریباً تمامی سازمان‌های سیاسی آلمان، مانند حزب نازی، مسلح به همه نوع تفنگ‌های آمریکایی هستند که از آمریکا به آنتورپ حمل می‌شود و از طریق خاک هلند وارد آلمان می‌گردد."

در ۲۷ مارس ۱۹۳۳ ماکس واربورگ از آلمان به شریکش پرسکات بوش در نیویورک نامه‌ای نوشت که متضمن تمجید فراوان از هیتلر بود. او دولت هیتلر را برای آلمان مفید توصیف کرد و نوشت: "در چند سال گذشته تجارت بسیار بهتر از انتظار ما شده است. ولی متأسفانه تبلیغات شدید علیه آلمان فضای نامطلوبی به وجود آورده است. مطبوعات خارجی فوق‌العاده درباره تحولات آلمان اغراق می‌کنند. دولت جدید با جدیت به دنبال اعاده صلح و نظم در آلمان است و من از این نظر کاملاً احساس رضایت می‌کنم." توجه کنیم که این مطالب را عضو یکی از سرشناس‌ترین خاندان‌های یهودی سده‌های نوزدهم و بیستم نگاشته است.

در ۲۹ مارس ۱۹۳۳، دو روز بعد از نامه ماکس واربورگ، پسر او به‌نام اریش واربورگ تلگرافی به نیویورک برای پسرعمویش فردریک واربورگ فرستاد. فردریک واربورگ عضو هیئت مدیره کمپانی راه‌آهن هریمن در آمریکا بود. او از فردریک واربورگ خواست که "از تمامی نفوذ خود برای متوقف کردن فعالیت‌های ضدنازی در آمریکا از جمله تبلیغات غیردوستانه در مطبوعات و اجتماعات" استفاده کند. فردریک واربورگ به اریش پاسخ داد: "هیچ گروه مسئولی در اینجا بایکوت کالاهای آلمانی را تبلیغ نمی‌کند." در ۳۱ مارس ۱۹۳۳ کمیته آمریکایی- یهودی،^{۵۶} که تحت نفوذ واربورگ‌ها بود، و سازمان بنی‌بریث،^{۵۷} که به‌وسیله شولزبرگرها^{۵۸} اداره می‌شد، اطلاعیه رسمی مشترکی منتشر کردند و اعلام نمودند که "هیچ آمریکایی بایکوت آلمان را تشویق نمی‌کند." یک دهه قبل، در سال ۱۹۲۲، نیویورک تایمز، که به خاندان یهودی

56. American- Jewish Committee

57. B'nai B'rith

58. Sulzberger

شولزبرگر تعلق دارد، دولت موسولینی را به‌عنوان "جالب‌ترین تجربه حکومتی زمانه" معرفی کرده و از پیشرفت مقتدرانه کار او ابراز شادمانی نموده بود. تنها در سال‌های اخیر، در ژانویه ۲۰۰۱، است که آرتور شولزبرگر (پسر)، مالک کنونی نیویورک تایمز، به‌همراه هاول راینز، سردبیر این روزنامه، به‌خاطر حمایت اسلاف‌شان از فاشیسم از جهانیان عذرخواهی کردند.^{۵۹}

در مه ۱۹۳۳ شبکه هریمن‌ها پیشنهادی به آلمان هیتلری ارائه دادند برای تأسیس یک سندیکا متشکل از ۱۵۰ مؤسسه و فرد که صادرات تمامی کالاهای آلمانی به ایالات متحده را به‌دست داشته باشد. این پیشنهاد در برلین مورد مذاکره قرار گرفت. طرف آلمانی هالمر ساخت، وزیر اقتصاد هیتلر، بود و طرف آمریکایی جان فوستر دالس. دالس وکیل دعاوی ده‌ها مؤسسه اقتصادی نازی بود. چنان‌که می‌دانیم او بعدها به یکی از چهره‌های اصلی حزب جمهوری‌خواه بدل شد و در مقام وزیر خارجه مقتدر ایالات متحده جای گرفت. برادران دالس، هر دو، وکلای مؤسسات خاندان بوش نیز بودند. در طول دهه ۱۹۳۰ جان فوستر دالس برای سرمایه‌گذاری در بازسازی اقتصاد آلمان مذاکرات فراوانی با دولت حزب نازی داشت و در نامه‌هایی گزارش برخی از این مذاکرات را به پرسکات بوش ارائه می‌نمود. از جمله، در ۲۲ سپتامبر ۱۹۳۷ جان فوستر دالس در نامه‌ای به پرسکات بوش درباره قرارداد کمپانی تلگراف آلمان - آتلانتیک توضیحات مفصلی ارائه داد. این کمپانی از سال‌های ۱۹۲۰ با بانک هریمن - واکر - بوش رابطه نزدیک مالی داشت و از آن وام می‌گرفت. دوستی با جان فوستر دالس و برادرش آلن دالس (رئیس بعدی سیا) در راه‌یابی پرسکات بوش به‌عنوان سناتور ایالت کانکتیکت به پارلمان آمریکا مؤثر بود و همین رابطه بعدها به جرج بوش اوّل کمک فراوانی کرد که مدارج ترقی را در آژانس مرکزی اطلاعات ایالات متحده آمریکا (سیا) به‌سرعت بپیماید.

از سال ۱۹۳۴ یاکوب چایتکین، وکیل دعاوی اهل نیویورک و پدر آنتون چایتکین (یکی از دو مؤلف کتاب *زندگینامه غیررسمی جرج بوش*)، وکالت تعدادی از سهامداران خرده‌پایی را به‌دست گرفت که در اثر بورس‌بازی‌های مشکوک شبکه هریمن - بوش - واربورگ به‌سود هیتلر ورشکست شده بودند. این گروه مبارزه سختی را برای تحریم آلمان هیتلری آغاز کرد و اندکی بعد فدراسیون کار آمریکا به این مبارزه پیوست. در جبهه مقابل کسانی جای داشتند که از تجارت با آلمان هیتلری سودهای

59. <http://www.washington-report.org/backissues/010201/0101023.html>

کلان می‌بردند. در رأس این جبهه شبکه هریمن جای داشت و در این کارزار پرسکات بوش، به‌عنوان نماینده آورل هریمن، به‌شدت فعال بود. چنان‌که گفتیم، منویات واربورگ‌ها را کمیته یهودیان آمریکا و سازمان بنی‌بریث دنبال می‌کرد. بنی‌بریث همان سازمانی است که امروزه به "جمعیت ضدافترا" (ADL)^{۶۰} تغییر نام داده و به‌دلیل اقامه دعوی در محاکم قضایی علیه نویسندگان و مورخینی که درباره پیوند زرسالاران یهودی با آلمان هیتلری یا علیه افسانه هالوکاست سخن می‌گویند، شهرت جهانی یافته است. معهدا، چنان‌که نویسندگان زندگینامه غیررسمی جرج بوش به‌درستی توجه کرده‌اند، این پرسش به‌جد مطرح است که چرا سازمان‌هایی چون ADL و سایر "شکارچیان حرفه‌ای نازی‌ها"، به‌رغم اسناد و تحقیقات فراوان موجود، هیچگاه منشاء ثروت خاندان بوش را کشف نمی‌کنند و درباره آن سخن نمی‌رانند؟

پرسکات بوش در سال ۱۹۷۲ در ۷۷ سالگی درگذشت و پیوندهای استوار و عمیق او و پدرش، ساموئل بوش، با شبکه‌های مشکوک دسیسه‌گران مالی و سیاسی و ثروت کلانی که به میراث نهاده بود، بستر صعود پسرش، جرج هربرت واکر بوش، را به‌مقام چهل و یکمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا فراهم ساخت.